

تربیت و ارزیابی مدیران ایران

مقدمه

انسان معمولاً برای انجام کارهایش اعم از کارهای شخصی و اجتماعی از روی احساسش تصمیم می‌گیرد. حتی اگر بگویند که از روی عقل تصمیم گرفته‌ام. منظورش این است که از روی عقل خودم تصمیم گرفته‌ام. معمولاً عقل انسانها تابع و پیرو و پشتیبان احساس آنهاست. احساس فرمانده عقل انسان است. به همین دلیل انسانها خیلی زود به اختلاف می‌افتند و وارد چالش با یکدیگر می‌شوند و اگر به عقل جامع و مشترکی نرسند کارشان به جاهای باریک تر هم خواهد کشید. بنابراین ما برای اینکه در زندگی اجتماعی و در روابط مان به مشکلی برخوردیم باید یک عقل مشترک و جامع یا یک مرجع عمومی رسمی داشته باشیم که همیشه با توجه اگر خواستیم کاری انجام دهیم تصمیم بگیریم. این مرجع مشترک اجتماعی را اصطلاحاً «قانون» می‌گویند.

در اوایل تاریخ بشر، این مشکلات اجتماعی که پیش می‌آمد سران و بزرگان طوایف راه حل‌های عمومی پیدا می‌کردند و نام این راه حل‌ها را دین می‌گذاشتند. هر انسانی باید بتواند کارها و فعالیت‌های اجتماعی خود را به حوزه‌های اجتماعی زیر تفکیک نماید. زیرا قوانین هر یک از این حوزه‌ها با هم متفاوت بوده و چندان بر هم منطبق نبوده و باهم یکسان نیستند. مثلاً قوانینی که در حوزه اخلاق و فرهنگ وجود دارد ممکن است با حوزه اقتصاد و معاملات با هم متفاوت باشد.

اخلاق

فرهنگ

مدیریت ملی (سیاست)

مدیریت سازمانی

اقتصاد

اصل و مغز زندگی

اساسی‌ترین مسائل زندگی چگونگی برخورداری انسان از مواهب، امکانات و نعمت‌های زندگی است. انسان برای تأمین نیازهای مادی و معنوی خود، حفظ سلامت، امنیت، خانواده و دارایی‌هایش تلاش می‌کند و طبیعی است که مالکیت و مدیریت بر اموال و امکانات شخصی، بخش مهمی از زندگی او را تشکیل می‌دهد. اما مسئله اساسی این است که انسان با این امکانات چه راهبردی از مدیریت زندگی را اتخاذ کند؟ آیا زندگی را عرصه‌ای برای انجام رقابت و افزایش منافع شخصی بداند، یا آن را وسیله‌ای برای رشد و خدمت به بشریت و آبادانی جهان قرار دهد؟ از همین جا می‌توان تفاوت میان دو راهبرد زندگی را مشاهده کرد: دشمنی با دیگران (خوددوستی) یا دوستی با دیگران (خدادوستی)

عقل خوددوست گاه چیره گه نگون - عقل صالح ایمن از ریب المنون
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است - با دوستان مروت با دشمنان مدارا

دو راهبرد مدیریت زندگی

انسان‌ها در طول تاریخ، به‌طور کلی با دو گرایش متفاوت در زندگی مواجه بوده‌اند:

خود دوستی یا خودمحوری: انسان در درجه نخست به منافع شخصی خود می‌اندیشد و دیگران را بیشتر رقیب یا وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف خود می‌بیند. این نوع مدیریت در عرف سیاسی جهان به مدیریت «لیبرالیستی» شناخته می‌شود. خدادوستی یا خدامحوری: انسان خود را بخشی از یک مجموعه بزرگ انسانی و آفرینشی می‌داند و تلاش می‌کند در کنار تأمین نیازهای خود، خیر و سعادت دیگران را نیز دنبال کند. این نوع مدیریت در عرف سیاسی جهان به مدیریت «سوسیالیستی» معروف است. در نگاه نخست، «من» محور زندگی است؛ اما در نگاه دوم، انسان از «من» فراتر می‌رود و به «ما» و در نهایت به خداوند می‌رسد.

ادیان الهی، به‌ویژه اسلام، انسان را دعوت می‌کنند که از خودمحوری عبور کند و به عدالت، احسان، برادری، مسئولیت اجتماعی و محبت به دیگران برسد. ملک الشعراء بهار که می‌گوید: زندگی جنگ است جانا بهر جنگ آماده شو منظورش این است که زندگی خود دوستی (لیبرالیستی) یک مدیریت رقابتی و جنگی است که ما انسانها در ارتباط با دیگر رقبا در زندگی خود با آن روبرو هستیم و فرار از آن غیر ممکن است.

تجربه تاریخی بشر

در تاریخ ادیان، بارها دیده‌ایم که فاصله گرفتن جامعه از عدالت و اخلاق، زمینه‌ساز ظلم، فساد، تبعیض و فروپاشی اجتماعی شده است. پیامبران الهی همواره در برابر چنین انحرافات ایستاده و انسان‌ها را به توحید، عدالت و اخلاق دعوت کرده‌اند. حضرت موسی (ع) مردم خود را به رهایی از بندگی انسان‌ها و حرکت در مسیر خداپرستی و عدالت دعوت کرد. پس از آن نیز حضرت عیسی (ع) با تأکید بر محبت، اخلاق و پاکی، در برابر انحرافات جامعه زمان خود ایستاد. سرانجام پیامبر اسلام، حضرت محمد (ص)، با دعوت به توحید، عدالت، برادری و مسئولیت اجتماعی، تحول بزرگی در جامعه عربستان و سپس در بخش بزرگی از جهان ایجاد کرد.

اسلام تلاش کرد جامعه‌ای بسازد که در آن انسان‌ها، با وجود تفاوت‌های فردی و اقتصادی، اعضای یک پیکر اجتماعی باشند و در برابر یکدیگر مسئولیت داشته باشند. برادری میان مسلمانان، کاهش بسیاری از تبعیض‌های اجتماعی، گسترش دانش و شکل‌گیری تمدن علمی و فرهنگی اسلامی از جمله پیامدهای مهم این تحول تاریخی بود. البته تاریخ اسلام نیز مانند تاریخ سایر تمدن‌ها، فراز و نشیب‌های فراوان داشته است و نباید همه دوره‌های تاریخی مسلمانان را یکسان و آرمانی تصور کرد. هرگاه مسلمانان از عدالت، اخلاق و مسئولیت اجتماعی فاصله گرفتند، مشکلات و انحطاط نیز پدیدار شد.

در مقابل، جوامع اروپایی نیز در دوره‌هایی گرفتار استبداد سیاسی، فقر، تبعیض و سلطه نهادهای دینی و سیاسی شدند. نارضایتی‌های اجتماعی و فکری سرانجام زمینه‌ساز تحولاتی مانند رنسانس و انقلاب فرانسه شد و ساختارهای سیاسی و اجتماعی جدیدی را به وجود آورد. از این تجربه تاریخی می‌توان آموخت که هیچ جامعه‌ای صرفاً به دلیل نام دین، حکومت یا تمدن خود از فساد و انحطاط مصون نیست؛ آنچه جامعه را پایدار می‌کند، عدالت، اخلاق، عقلانیت، آزادی مسئولانه و احترام به کرامت انسان است.

از خود دوستی تا خدادوستی

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور

رشد روانی و اخلاقی انسان را می‌توان نوعی حرکت تدریجی (هجرت) از «من» و لیبرالیسم به سوی «ما» و سوسیالیسم یعنی از «خود» به سوی «خدا» دانست. این مسیر مهاجرتی را می‌توان در شش مرحله تصور کرد:

خوددوستی: انسان بیشتر به نیازها و منافع شخصی خود توجه دارد. (لیبرالیسم)
خانواده‌دوستی: دایره محبت و مسئولیت او گسترش می‌یابد و خانواده را نیز در بر می‌گیرد.
طایفه و گروه‌دوستی: انسان خود را عضو یک اجتماع بزرگ‌تر می‌بیند و نسبت به آن احساس مسئولیت می‌کند.

میهن‌دوستی: منافع شخصی و گروهی خود را در چارچوب منافع ملت و کشور قرار می‌دهد.
(ناسیونالیست)

مردم‌دوستی: مرزهای قومی، ملی و جغرافیایی را پشت سر می‌گذارد و سعادت همه انسان‌ها را ارزشمند می‌داند. (سوسیالیست)

خدادوستی: انسان همه این مراحل را در افقی توحیدی معنا می‌کند و خود را در برابر خداوند و همه آفریدگان او مسئول می‌بیند. (صالحان)

این مراحل لزوماً به معنای کنار گذاشتن مرحله پیشین نیست. انسان می‌تواند خود و خانواده و میهنش را دوست داشته باشد، اما این محبت نباید به دشمنی با دیگران تبدیل شود. میهن‌دوستی هنگامی ارزشمند است که به ملت‌ستیزی و تحقیر ملت‌های دیگر نینجامد؛ و دین‌دوستی هنگامی ارزشمند است که به نفرت از پیروان ادیان دیگر تبدیل نشود.
مشکل زمانی آغاز می‌شود که انسان در یکی از این مراحل متوقف شود یا آن را به افراط بکشد. خوددوستی افراطی می‌تواند به خودپرستی و ظلم به دیگران منجر شود؛ طایفه‌گرایی می‌تواند به تعصب و دشمنی با دیگران بینجامد؛ ملی‌گرایی افراطی می‌تواند ملت‌ها را در برابر یکدیگر قرار دهد؛ و حتی دین‌داری افراطی، اگر از اخلاق و عدالت جدا شود، ممکن است به تعصب و خشونت منتهی شود. بنابراین، رشد واقعی انسان در گسترش تدریجی دایره محبت و مسئولیت است: از خود به خانواده، از خانواده به جامعه، از جامعه به میهن، از میهن به همه انسان‌ها و سرانجام از همه این‌ها به خداوند.

حکمرانی و مدیریت صالحان

آرمان نهایی این مسیر، جهانی است که ملت‌ها به جای دشمنی و رقابت ویرانگر، با یکدیگر دوستانه و عادلانه زندگی کنند. جهان آینده نباید بر پایه سلطه یک ملت بر ملت دیگر، استثمار کشورهای ضعیف، مسابقه تسلیحاتی و جنگ‌های بی‌پایان بنا شود. انسان‌ها باید بتوانند در عین حفظ هویت، فرهنگ و استقلال خود، با یکدیگر همکاری کنند و ثروت، دانش، فناوری و امکانات جهان را در جهت رفاه و رشد همه انسان‌ها به کار گیرند.

زندگی دوستانه ملت‌ها، مرحله‌ای بالاتر از صرفاً همزیستی مسالمت‌آمیز است. همزیستی یعنی جنگ نکردن؛ اما زندگی دوستانه یعنی همکاری، همدلی، کمک متقابل و تلاش مشترک برای ساختن جهانی بهتر. شاید بتوان فلسفه این مسیر را در یک جمله خلاصه کرد:

انسان هرچه از «من» فاصله بگیرد و به «ما» نزدیک‌تر شود، و هرچه دایره محبت و مسئولیت خود را گسترده‌تر کند، به حقیقت خدادوستی نزدیک‌تر شده است.

آرمان نهایی، جهانی است که در آن انسان‌ها نه گرگ یکدیگر، بلکه یاور یکدیگر باشند؛ ملت‌ها رقیب نابودکننده یکدیگر نباشند، بلکه دوستان و همکاران یکدیگر باشند؛ و انسان در مسیر رسیدن به خدا، از خدمت به بندگان خدا غافل نشود.

این همان مسیری است که می‌توان آن را هجرت از خوددوستی (لیبرالیسم) به مردم‌دوستی (سوسیالیسم) و از مردم‌دوستی به خدادوستی نامید. و اما برای تربیت مدیران کشور لازم است اولاً ساختار مدیریتی موجود که از نوع لیبرالیستی و باز مانده از رژیم پهلوی است به ساختار مردم‌یارانه و خدمت‌گزارانه (سوسیالیستی) اصلاح و در مرحله بعد کادر مدیریت متناسباً تربیت و ارزیابی شوند.

ارزیابی مدیران

اینکه رییس دولت (آقای پزشک‌یان) دل خوشی از ساختار مدیریتی کشور ندارد و گاهی بی‌پروا از دولت خود گله می‌کند دلایلش را باید در لیبرالیستی بودن ساختار دولت دانست که از زمان رژیم پهلوی برای ایران باقیمانده و متأسفانه انقلاب هم نتوانست این ساختار خوددوستی را تغییر دهد و اصلاح کند. و تا ساختار مدیریتی دولت اصلاح نشود و از حالت لیبرالیستی و روزمرگی و باری به هر جهت بیرون نیاید و به یک ساختار منسجم و راهبردی و مردم‌محوری (خدادوستی) اصلاح نشود مدیریت کشور همچنان ناکارآمد خواهد بود و در کاهش تورم همچنان ناموفق خواهد ماند. ما باید بتوانیم مدیران خود را با توجه به معیار «خدادوستی» (صالحی) ارزیابی و درجه بندی کنیم. در این درجه بندی خوددوست، کمترین ارزش خدادوستی یعنی «صالحی صفر» و «صالح» بالاترین ارزش خدادوستی یعنی «صالحی ۲۰» را دارد و بشرح زیر است.

- 1- خوددوستی : صالح نمره صفر
- 2- خانواده دوستی : صالح نمره ۳
- 3- مردم دوستی : صالح نمره ۵
- 4- میهن دوستی : صالح نمره ۱۰
- 5- جهان دوستی : صالح نمره ۱۵
- 6- خدادوستی : صالح نمره ۲۰

این ارزیابی‌ها تنها بر اساس عملکردهای اجرایی مدیران انجام می‌شود، نه فعالیت‌های غیرعملی که ممکن است از روی ریاکاری و خوددوستی (لیبرالیستی) انجام داده شود.